

پاسخ دکتر سروش به ابهامات صراط‌های مستقیم

از سروی دیگر

اشاره

به دنبال انتشار مقاله دکتر عبدالکریم سروش تحت عنوان «صراط‌های مستقیم» (سخن در پلورالیسم دینی، مثبت و منفی) در شماره ۳۲ کیان، واکنش‌های گوناگونی در محافل مطبوعاتی و فرهنگی برانگیخته شد. کیان از نامزادگی‌های و بدفهمی‌های مطبوعات و محافل که در کج اندیشی سابقه‌های بس درخشان دلوند، در می‌گذرد و به این نکته اشاره می‌کند که گردانندگان نشریه بلافاصله پس از انتشار مقاله مذکور در صدد یافتن نقد این مقاله برآمدند و در این زمینه با پاره‌های شطرنج‌ها به گفت‌وگو نشستند. نقدهایی که تاکنون در این زمینه به کیان رسیده، در مجموع فاقد استحکام لازم تشخیص داده شده و چنانکه خوانندگان نیزین کیان می‌دانند، انتشار نقدهایی از این دست نتایج معکوس در پی دارد. اما برخی از خوانندگان نامه‌هایی ارسال کردند که حاوی پرسش‌های مهم حول مقاله مزبور بود. نامه‌زیر نمونه‌ای از این دست است که دکتر سروش به آن پاسخ گفته است. پاسخ دکتر سروش متضمن نکات دیگری نیز هست که در زودودن ابهامات مربوط به صراط‌های مستقیم می‌تواند مفید باشد. کیان در عین حال و مانند همیشه، در چارچوب متعارف برای انتشار نقدهای علمی نوشتارهایش اعلام آمادگی می‌کند.

جناب آقای شمس ال‌واعظین

سلام علیکم

نویسنده این ستور اگر چه در مقامی نیست که به مجموعه فرهنگی کیان توصیه‌ای شایسته کند، اما خوشحال است از اینکه می‌تواند به عنوان خواننده آن مجله و برای بهبود کار آن، دو پیشنهاد را با شما در میان بگذارد.

همچنین نظر به برخی اشکالات و سؤالاتی که غالباً به واسطه بر مطالعه نوشتار «صراط‌های مستقیم» (در شماره ۳۶ آن نشریه و به قلم جناب آقای دکتر سروش) برای من به وجود آمده است، خواهشمندم این سؤالات را در صورت امکان با ایشان در میان بگذارید.

پیشنهاد اول این است که مجله کیان بر خلاف رویه معمولی مجلات دیگر فاقد ستون پاسخ به نامه‌ها و سؤالات خوانندگان است. حال این امر با معلول این است که کیان نامه‌ای از خوانندگان خود دریافت نمی‌کند (که محال است) و با راهکار دیگری برای پاسخگویی به نامه‌ها در نظر گرفته شده است و با اینکه ضرورتی برای این کار احساس نمی‌شود. در هر صورت وجود صفحه یا صفحاتی در مجله که به پاسخگویی به اشکالات و سؤالات خوانندگان در ارتباط با مقالات مطرح شده در مجله بپردازد و پاسخ کوتاه نویسندگان مجله را در برابر سؤالات خوانندگان در برگرد، خالی از فایده نیست.

پیشنهاد با انتقاد دوم اینکه کمتر دیده می‌شود که مقالات و دست‌نوشته‌های دکتر سروش در مجله مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد. اگر چه تنگناها و مضامین گوناگونی در سر راه حیات نشریات مستقل

قرار دارد و این امر فضای مفاهمه و گفت‌وگو را تنگ می‌کند، اما شایسته است با تشویق بیشتر گردانندگان نشریه شاهد سؤال و جوابها (و به عبارت بهتر نقدها و ارزیابیهای متقابل) نویسندگان و اندیشمندان باشیم.

و اما سؤالات؛

سؤال اول اینکه صفت هادی بودن برای خداوند چه معنایی را افاده می‌کند؟ اگر تلفی از هادی بودن خداوند این است که خداوند بی‌انگرس و روشنگر طریق هدایت است (و بندگان به اختیار آن را برمی‌گزینند یا بر نمی‌گزینند) پس اینکه اکثریت مردمان را بر طریق حق و هدایت به شمار نیاوریم، لطمه‌ای به شأن هادی بودن مقام ربوبی وارد نمی‌آید.

هم در مقاله «ریشه در آب است» و هم نوشتار «صراط‌های مستقیم» این ابهام به چشم می‌خورد که معنی هدایت الهی چیست و لازمه هادی بودن خدا چیست؟ آیا لازمه وجود چنین هدایتی وجود علائم و نشانه‌های طریق هدایت و رستگاری است یا بهره‌گیری مردمان از این علائم و نشانه‌ها؟ این سؤال را به سؤال دیگری مربوط می‌کنم و آن سؤال این است که آیا اصولاً منطق قرآن با منطق هدایت یافتگی اکثریت سازگار است؟ اگر جواب مثبت است، پس تکلیف خطابه‌های «اکثر هم لایمقلون» اکثر هم لایشمرون و ... که در قرآن آمده است چه می‌شود؟

سؤال دوم اینکه در بنده نهم از مقاله «صراط‌های مستقیم» از تباین و تعارض نازدونی بین ارزشها سخن رفته است و آورده‌اید که هیچ برهانی اقامه نشده است بر اینکه فی‌المثل عدل و آزادی با هم قابل جمعند. آیا برهانی برای غیر قابل

جمع بودن آنها ارائه شده است؟ و اگر جواب منفی است، آیا می‌توان به تباین و تعارض نازدونی آنها رأی داد؟ چگونه تجارب بشری بر تعارض آنها گواهی می‌دهند و آیا ناتوانی بشر از جمع کردن آنها با هم برهان قابل قبولی بر تعارض آنها تواند برد؟

سؤال سوم اینکه چه برهانی بر تباین ذاتی بین تجربه‌ها و انواع فهم و تفسیرها از یک متن اقامه شده است؟ و اینکه چنین تعارض ذاتی (در صورت وجود) راه را بر دیالوگ و مفاهمه بین صاحبان این تجربه‌ها و تفسیرها نمی‌بندد و این امر خود به تنگ شدن فضای پلورالیسم مدد نمی‌رساند؟

سؤال چهارم اینکه آیا انسان شناسی، معرفی درون دینی است یا برون دینی؟ از یک سو به عنوان یک پیش فرض و پیش دانسته، شخصی که می‌خواهد با قرآن و سنت رویه‌رو شود، باید درکی از انسان و نیازها و ابعاد وجودی او بیابد تا بتواند برداشت قابل قبولی از متون ذی ربط حاصل کند که این درک عملاً برون دینی است و از سوی دیگر یک سوی داده‌ها و اطلاعات از خصوصیات رفتاری و حتی فیزیولوژیک انسان در خود قرآن بیان شده، حال انسان شناسی را باید کاملاً بر داده‌های برون دینی استوار کرد و یا به درون دینی هم نظر داشت؟

مشهد - جواد افشار
۷۶/۴/۱۰

برادر گرامی جناب آقای جواد افشار پاسخ پرسشهایتان را به کوتاهی می‌نویسم و امید می‌برم که همین مختصر در گشودن گره اشکالات مؤثر افتد.

اول، اسم هادی خداوند اسم بی‌مسماهی،

نیست. اسمی نیست که تجلی و تحقّق تشریفاتی و برای رفع تکلیف باشد. خداوند پیامبرانی بفرستد و آنان هم در گرداب دشمن کاسیها و بدخواهیها و کارشکنیها و کفرورزیها گرفتار آیند و پیامشان از دهانشان بیرون نیامد و پرده گوش و صفحه دلی را نیاخته و نشوراند، به جمل و تحریف آلوده شود و با از بین خاموش و خفه گردد، و خداوند هم المیادبالله، دلخوش و آسوده خاطر باشد که ما به تکلیف خود عمل کردیم و از سر جلوه گری اسم هادی خود را بر آفتاب افکنندیم و هم به مردمان عقل دادیم و هم پیامبران خود را به یتیم و حجج برای هدایتشان فرو فرستادیم و اکنون آنان مقصر و مواخذند که از سر عناد و حق شکنی و طمع ورزی و نفع جوئی و خودپرستی حکم خود را فرو گرفتند و به شهرت خود گردن نهادند و چراغ هدایت را خاموش خواستند و به رسولان ما بی مهری کردند و به پیامشان وقعی ننهادند و بانگشان را در گلویشان شکستند و در کتابشان دست تحریف بردند و دینشان را به اصناف جمل و تزویر آلودند. آنان مختارانه دین زدایی و کفرورزی کردند. ما هم مقتدرانه آنان را شکنجه دردناک می کنیم و به آتش جحیم می افکنیم.

چنین محاسبه ای (که شدیداً صبیغه بشری دارد و از دستگاههای انسانی قیاس گرفته است) شاید، باب طبع و موافق مذاق قاضیان و حقوقدانان و شحنگان و داوروگان باشد، اما خبر از ناکامی عظیمی می دهد که به هیچ رو مدبران و طراحان و هادبان و مشفقان را خرسند نمی کند. در جامعه ای که فرضاً ۹۹٪ ازدواجهای قانونی به جداییهای قانونی می انجامد، بر حقوقدانان و دفترداران ملاحتی نمی رود، بلکه خبر از ضبط و استحکام قانونی کار آنان می دهد، ولی البته نیکخواهان جامعه را می آزارد و ناکامی مریبان و مؤدبان را پیش چشمشان می آورد. با خود می گویند داوران و فقهایان کار خود را کردند، مریبان و هادبان چطور؟ مریبان نمی توانند بگویند ما ارشاد کردیم، مردم عناد کردند و ارشاد نپذیرفتند. مریب کاردان و کامیاب آن است که ارشادپذیری را هم (به نحو اکثری) به مردم هدایت کند و دست ناپکاران را ببندد و موانع هدایت را از میان بردارد تا از شادگری اش ناکام و بی نتیجه نماند، و دل خود را با این بهانه خوش ندارد که ما وظیفه خود را گزارده ایم (و دلیل محکمه پسند داریم)، مردم بروند مشکل خودشان را حل کنند! آنکه دعوی می کند و وعده می دهد که شبهای خانه های مردم را چون روز روشن خواهد کرد، نمی تواند بگوید ما کارخانه برق آوردیم، متأسفانه در بیشتر خانه ها سیمها فرسوده و لامپها سوخته بود، راهزنان هم سیمهای سالم را بریدند، لاجرم شب مردمان همچون گذشته تاریک و بی ستاره ماند. ادعای روشنگری با چنین بی خیالیها و دلیل تراشیهایی نمی خوانند. روشنگران اگر در هزم و اقدام خود جدی اند و حقیقتاً دشمن تاریکی اند، باید

سیمهای فرسوده و لامپهای سوخته را هم تعویض کنند و دست راهزنان را هم ببندند، تا خانه ها (به نحو اکثری) روشن شود، و تاریکیها اقلی باشد. آنگاه است که می توان دعوی روشن گریشان را پذیرفت و آنان را مدبر و کامیاب دانست. برین قیاس است حکم کسی که دعوی درمانگری می کند و امثال آن.

آنکه جداً به دنبال هدایت مردم است و دست کم چون مادری مشفق بر فرزنداناش شفقت می ورزد، نمی تواند بنشیند و تماشا کند که متاع هدایتش را به زور و تزویر می ربایند و محتاجان و مشتاقان هدایت را تهی دست و تشنه لب می گذارند و سعادت ابدی را از آنان می ستانند و طرح و نقشه او را ناکام می گذارند و باز هم دست اصلاحی از آستین قدرت به در نیارود و به کمک مظلومان و محرومان نشتابد. به سعادت ابدی بیندیشد و آن را کالایی کم بها نگیرد. خدای رحیم چگونه می تواند ببیند اکثر مخلوقاتش از این نعمت فاخر که اعظم نعم اوست، به راهزنی راهزنان، محروم می مانند و چاره ای بیندیشد و راه را بر آنان نبیند؟ شما از تشیع که آن را حق می دانید بگذرید. فرقه کوچکی چون زیدیه یا وهابیه یا خواج را در نظر آورید که فقط خود را مهدی و بر حق، و دیگران را گمراه می پندارند. آیا خود خداشناس شما اجازه می دهد که دعوی آنان را بپذیرید و معتقد شوید که مراد خداوند و نتیجه تلاش همه انبیا این بوده که فقط چنان اقلیتی راه سعادت و بهشت را پیدا کنند و بقیه الی یوم القیامه محروم و سرگردان بمانند؟ چنین دعوایی، صرف نظر از درون مایه عقاید آنان، با خدایی خدا و هدایتگری انبیا، و لطف باری در به سعادت رساندن آدمیان منافات ندارد؟ هدایت گری (همچون روشنگری و درمانگری ...) لفظاً ولیاً با توفیق اکثری (و ناکامی اقلی) مناسبت و مطابقت دارد و بس. به همین سبب اکثر مردم عالم را در اکثر ادوار تاریخ (و اکثر فرق مسلمانان را در عالم اسلام) باید بهرمنند از هدایت دانست و الا اسم هادی خداوند، تجلی و تحققی تشریفاتی خواهد داشت. عنایت و حکمت باری هم، به اتفاق حکما، مقتضی آن است که ممکنات به غایات خود (به نحو اکثری) برسند، و تلفات راه همواره اقلی باشد. عقل و فطرتی که خداوند چون رسولان درونی در آدمیان نهاده، و رسولان و ادبانی که از بیرون فرستاده تا همچون دوربینی، چشم عقل را توانا تر و ژرف بین تر کنند، مجزوماً بهره آدمیان را از هدایت الهی چندان افزون کرده است که نه راهزنان توفیق راهزنی اغلبی دارند و نه گمراهان بخت گمراهی بسیار. شرط اول قبول این حکم آن است که معنای هدایت را فراخ بگیریم و آن را در اعتقاد به چند گزاره خاص خلاصه نکنیم و الا به همان مواضع تنگ چشمانه خوارج و زیدیه و وهابیه خواهید رسید. و شرط دوم اینکه هدایت را در یک نوع و یک مرتبه منحصر

ندانید و انواع و درجات آن را قبول کنید. و شرط سوم اینکه اختیار مردم را بدعای عقل و فطرت، اختیاری هدایت شده و «خبرجو» بدانید و لذا آن را در مقابل هدایت گری خداوند نهید و نگویید خداوند دین را فرستاده، اما مردمان به اختیار از آن رو برگرداندند. بلی بعضیها به اختیار اعراض از حق می کنند، لکن مردم (علی الاغلب) به اختیار، حق را می گزینند، حقی که چند گونه و چند چهره است. اینکه خداوند می فرماید: **وَلَقَدْ آتَيْنَا لِحْجَمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِبِّ وَالْأَنْسِ**. لفظ کثیر را به کاو می برد نه اکثر را. و لذا اکثر مردم دور از جهنم و شقاوتند، ولو آن اقل، کثیر باشند. می دانم آنچه در اینجا راهزنی می کند، مفاهیم مؤمن و کافر است، لکن تفکیک میان معانی کفر و ایمان فقهی (حزبی) و کفر و ایمان واقعی، گره مفصل را خواهد گشود و راه را بر قبول بسط هدایت الهی در عالم و آدم باز خواهد کرد. نه هر که کافر است (یعنی مسلمان فقهی نیست) بهشتی و مهدی هم نیست و نه هر که سنی است (یعنی شیعه نیست) بهشتی و مهدی هم نیست...

دوم. توضیحات یاد شده بر تویی هم بر پرسش بعدی شما می افکنند. آیا شما براساس باور می کنید که پیامبر اسلام پیام خود را برای مردمی آورده باشد و با افرادی مواجه کند که خود معتقد است، بیشترشان عقل و شعور ندارند (اکثر لایمقلنون، اکثرهم لایشعرون...)? آیا یک فرد متوسط هم چنین کاری می کند که عمر و نیروی خود را ناکامانه در مشاجره و مواجهه با سفیهان به هدر دهد و ضمیگانه بانگ برآورد چرا سخنان مرا فهم و باور نمی کنند و نومیدانه از خداوند به دعا بخواهد که پیام او را در دلها بنشانند و مکتب او را پیروز کنند؟ دیدم که امروزه پاره ای از آزادی ستیزان هم، جفاکارانه (و گاه مزورانه) بدان آیات توسل می جویند تا حقوق اکثریت را پامال کنند و مشارکت سیاسی مردم در سرنوشتشان را بی منطق و ناروا جلوه دهند، بدین بهانه که اکثریت نه عقل دارند و نه شعور، و لذا چوپانی را باید بر آنان گماشت تا آنان را گله بانی کند! حق این است که چنین تفسیری جز جفا کردن در حق آن آیات نیست. به همه آیهانی که چنین تعبیری دارند مراجعه کنید تا بر شما معلوم شود که همه آنها به موارد ویژه ای متعلقند و از طایفه یا نکته خاصی سخن می گویند و به هیچ رو تعمیم به کل جامعه عربی و از آن بالاتر به کل جامعه بشریت، نمی یابند. به این آیه از سوره مائده توجه کنید: ... **وَلَكِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَلْبَ وَ الْكُفْرَ** لایمقلنون (... کاسفران بر خدا دروغ می بندند و بیشترشان خرد نمی ورزند). به این آیه از سوره فرقان: **أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ اللَّهُ هَوَاهُ أَهْلَاتٍ لِّكَوْنِ هَلِيْنَهٗ** و کیلا؟ ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یفقلون، ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلاً (دیدنی آن کس را که هوشش خدایش بود؟ آیا تو حافظ او هستی؟ آیا می پنداری که بیشتر ایشان اهل شنیدن و خرد

ورزیدند؟ اینان در بی عقلی چون چارپایانند، بلکه راه نایافتن از آنها). مثال بیشتر نمی‌زنم و شما را به قرآن ارجاع می‌دهم تا خود به بررسی همه آیات توفیق یابید. با همه این احوال، «صراط‌های مستقیم» مدعی این نیست که همه فرق بر حقند یا هرکس هرچه می‌گوید درست است. بلکه می‌گوید اولاً مقوله هدایت از حقانیت نام و تمام، متمایز است و ثانیاً کثیری از اختلافات، میان حقایق ناخالص است، نه حقا و باطلها. و ثالثاً حقایق، متراکم و متنوع و متکثرند و سز کثرت مذاهب و فرق، نه تهی دست بودن، بلکه سرگردان ماندن آدمیان در میان حقایق کثیره است (به قول مولانا که گفت: «بل حقیقت در حقیقت غرقه شد» و برخلاف حافظ که گفت: «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند») و رابعاً هم عقل در توران شرارت عواطف گرفتار می‌آید، هم دین در گرداب شرارت جاعلان و جاهلان و کزفهمان و محرفان می‌افتد و لذا از این میان آنچه به عموم آدمیان می‌رسد، هدایتی است که حداقل لازم است، نه حداکثر لازم.

آیه بیست و یکم از سوره مبارکه یوسف، از لطایف آیات قرآنی است، و البته همه آیات کتاب کریم لطیفند، لکن این آیه لطیفه خیر از لطافتی می‌دهد که در صنع و تدبیر خداوند است: و قال الّٰلی اشتره من مصر لامرأه اکرمی مشواه صبی ان ینفعا او تتخذ ولدًا. و کلک مکنا لیوسف فی الارض و نعلّمه من تاویل الاحادیث و الله غالب علی امره و لکن اکثر الناس لایعلمون: «خریدار مصری یوسف به همسرش گفت وی را گرامی دار و جای نیکو بده یسنا که به ما سودی برساند یا بتوانیم او را به فرزندی برگزیم. و ما بدین شیوه یوسف را در زمین مصر تمکین بخشیدیم تا تاویل خوابها را به او تعلیم کنیم. و خداوند بر کار خویش غالب و مسلط است، لکن بیشتر مردم این حقیقت را نمی‌دانند».

یوسف، محسود برادران واقع شد و به چار افتاد و به بردگی رفت و پس از فروخته شدن، سر از خانه عزیز مصر درآورد و منظور همسر وی گردید و عفت ورزید و به زندان رفت و در نهایت به امیری و مهری رسید. قرآن می‌گوید شیوه نهانکارانه خداوند در امارت دادن و برکشیدن یوسف (همان شیوه که اکثر مردم در نمی‌یابند) این بود: شیوه‌ای که ناخوش نمی‌نماید، اما خوش است. شیوه‌ای که عین نهان کردن آب حیوان در ظلمت است. شیوه‌ای که فروپوشیدن غیورانه شیرینی‌ها در تلخی‌هاست. شیوه مقتدرانه و مدبرانه‌ای که به خدعه و خصومت کسی ویران و وارون نمی‌شود و با گذشتن از میان توفانی از مخالفتها و عداوتها و ننگناها و حسادتها در نهایت سالم به مقصد می‌رسد. به قول مولانا:

ذوق در غم‌هاست پی گم کرده‌اند
آب حیوان را به ظلمت برده‌اند
او نه آن شاه است کت سیلی زند

پس نبخشند تاج و تخت مستند
آن جفا دیدی وفا را هم بین
گردان یا گردن آمد ای امین
شیوه هدایت‌گری خداوند هم چنین است که در

زیر کف بلندی از ضلالت‌های ظاهری، آب زلال هدایت را همچنان جاری می‌دارد. یعنی بسیاری از افراد به ظاهر ضال به باطن مهتدی‌اند و «اختلاف خلق از نام اوقات/ چون به معنی رفت آرام اوقتا». از این لطیفتر آیه صدوششم از همین سوره مبارکه است که می‌گوید: و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون. یعنی توحید خالص بسیار کم است و بیشتر موحلین مشرکند و خود نمی‌دانند و البته مقبول خداوند هم می‌افتند. شرک درجات دارد و ایمان و توحید هرکسی به درجه‌ای آلوده به شرک است. همچنین است هدایت و ضلالت و حق و باطل که به هم آمیخته‌اند و عموم مردم از آنها بهره‌های گوناگون دارند (ازل من السماء ماء فسالّت اودیة بقدرها...). بدین معنا بود که «صراط‌های مستقیم» می‌گفت که نه تشیع حق خالص است نه تسنن. یعنی تشیع موجود که مجموعه آرا و معتقدات علمای شیعه است، البته سراها حق نیست، چرا که خود علمای شیعه با هم اختلاف رأی بسیار دارند. و اخباری‌گری و رگه‌های اهتزالیست و تصوف و غلو و قول به تحریف قرآن در تاریخ تشیع موجد است، علاوه بر اینکه درک شیعی شیخ طوسی و علامه مجلسی و فیض کاشانی و امام خمینی و علامه طباطبایی با هم تفاوت‌های بسیار دارند. همچنین است تسنن موجود، که آن هم محکوم به همان حکم و موصوف به همان وصف است. تشیع خالص یا تسنن خالص هم نداریم. چون بالاخره باید پرسید علامه مجلسی شیعه خالص است یا علامه طباطبایی؟ و این تپچه سنی خالص است یا محمد عبده. و ما نیک می‌دانیم که آن علامتین چه اختلاف‌های بزرگی با هم داشته‌اند. هرکس هم دسته‌ای از عقاید را کنار هم بنشانند و آنها را به منزله تشیع (یا تسنن) خالص معرفی کند، تنها کاری که کرده است، این است که فرقه تازه‌ای را بر شیعه یا بر اهل تسنن افزوده است. درک تاریخی در اینجا راه گشاست. تشیع همان تاریخ تشیع است و تسنن همان تاریخ تسنن. آنچه نه فقط تاریخ جنگ و صلحها، بل تاریخ عقاید آنها. و دریای این تاریخ است که بسیار ملاحظم و متموج است و گوهر و خزف را با هم برلب می‌آورد.

دیدم یکی از جراید عامی و عوام‌پرور. که از درک این ذبیحه عاجز مانده، بر صاحب این قلم حمله آورده است که چنین سخن گفتن در حق تشیع، «کفریات» بافتن است. برآستی بر ضعف پارسایی و دانایی آن عامی دروغزن باید رحمت آورد، که هم سخن را تحریف می‌کند و هم از درک سز آن عاجز می‌ماند. سخن «صراط‌های مستقیم» این نبود که شیعه حق نیست (که قضاوتی درجه اول

است) این بود که تشیع حق خالص نیست (که قضاوتی درجه دوم است) و تفاوت میان این دو بسیار است. و آن ناقل برای القای رأی سخیف خود و تحریک عامیان، حاجت بدان تحریف داشته است. به علاوه به فرض که کسی معتقد باشد شیعه حق نیست، تازه در عداد اهل سنت درخواهد آمد. و مگر تسنن، کفر است و از موضع اهل سنت سخن گفتن. مگر کفریات بافتن است؟ حقا که کینه و غرض چگونه چشم خرد و تقوی را می‌بندد و شخص را در روز روشن مجبور به راهزنی می‌کند و «خداها تو شیرو به آتش مسوز/ که ره می‌زند سستانی به روزه. جایی که قرآن کریم به بانگ بلند به زیرگان می‌آموزد که «اکثر موحدان مشرکند» و ایمانشان به شرک آلوده است. این غافلان و قرآن ناخواندگان نمی‌توانند بپنیرند که اکثر شیعیان (یا سنیان) اسلامشان به باطل آلوده است و مگر اسلام ما چیزی است غیر از درک ما از اسلام؟ خدا رحمت کند مرحوم مطهری را که به جرأت می‌گفت: «به جرأت می‌گویم از چهار تا مسأله فروع آن هم در عبادات، چند تایی هم از معاملات، از اینها که بگذریم دیگر فکر درستی درباره دین نداریم» یا «توحید ما... نبوت ما... ولایت و امامت مسخ شده است...» (دهگفتار، مقاله «احیای فکر دینی») آن وقت این مدافعان سینه‌چاک مطهری نمی‌توانند بفهمند و بپنیرند که تشیع که همان تاریخ تشیع و تاریخ درک ویژه‌ای از اسلام است (و کذا تسنن) حق خالص نیست. و در حالی که خودشان معتقدند که ادیان بهبود و نصاری تحریف شده، نمی‌توانند بفهمند و بپنیرند که بشر دست تحریف در دین خدا می‌برد و این سخن را منحرفانه می‌یابند. و از این بدتر قول یکی از «بی‌هفتان» جویای نام است که تحریف قرآن را گمان می‌برد قول من است (که اگر هم بود تازه مانند قول پاره‌ای از بزرگان شیعه بود) و حال آنکه پاره‌ای از تاریخ غیرقابل حذف شیعه است. بگذریم.

نکته دقیق و فاختری که مایلم توجه شما را بدان جلب کنم این است که تعدد ادیان و فرق و مدارس فکری، یا علت دارد یا دلیل. و از این دو بیرون نیست (و حق این است که تنوع آرا نزد خواص مدلل است و نزد عوام معلل). اگر دلیل داشته باشد، به پلورالیزمی معقول و مدلل رسیده‌ایم که به حکم عقل باید بدان گردن بنهیم. و اگر دلیل نداشته باشد (یا دلیل باطل داشته باشد که آن هم بواقع دلیل نیست و علت است) در آن صورت آیا نباید بینیشیم که این پلورالیزم معلول، همچون دیگر شئون بشری، (رنگ چهره، ژاد، زبان و...) خداداد و خداخواسته است و تا عللش باقی است، خودش هم باقی است (یعنی کثرت معلولات، ناشی از کثرت علل است و کثرت علل هم وضع اصلی عالم ماده و طبیعت است). و لذا باید آن را به رسمیت بشناسیم، و بر آن در بگشاییم و برای آن

حقیقی از اصالت و واقعیت قائل شویم و در داوریهامان نسبت به خودمان و دیگران و دیگر اندیشیان، شیوه و پایه دیگری برگزینیم و متواضعانه دایره را اگر نه سهندی، دست کم مملود و مأجور بدانیم. البته این سخن را روی با متواضعان است و مخالفان از این معامله دورند و آنان که خود را حق می‌دانند، اما نمی‌دانند چه شده است که خود را و فقط فرقه کوچک خود را حق می‌دانند، البته روی توش می‌کنند و می‌شورند و این اشارت شوین را تلخ می‌باید. جای آن است که به یکی از فرر روایات شبهه اشارت کنم که در کتاب کالی شیخ کلینی آمده است و ملا محمد باقر مجلسی نیز آن را در بحر الاحوال در کتاب الامان و الکفر آورده است که: «لو علم الناس کیف خلق الله تبارک و تعالی هذا الخلق لم یلم احد احداه» اگر مردم بدانند خداوند بندگان خود را چگونه آفریده است، هیچ کس، کس دیگری را سرزنش نمی‌کند. در این سخن نگاه تعلیمی (نه تلبیلی) به ایمان و کفر، آشکار است و باب و اساسی را بر فهم جزای کثرت فنی باز می‌کند. و البته وظیفه دینداران در دعوت فنی را نیز نفی نمی‌کند.

سوم، دامن سخن را باید درچینم که می‌بینم برخلاف عهد و عهد نخستین، به درازا کشیده است. درباب دو پرسش دیگران در خصوص، تباین ارزشها و تفسیرها، همین قدر باید بگیریم که تجربه بشری تاکنون خبر از کثرت آنها و آشتی نکردنشان داده است. این استغرابی است عظیم و عبرت آموز. و قطعاً غلی (با دلایلی) درآکار بوده، که از یکی شدن و آشتی کردن تفسیرها و ارزشها مانع شده است. و این کافی است برای توضیح تباین آنها. سوال شما درست مانند این است که بهرسم چه پرهانی قائم شده است بر تباین زبانها و یکی نشدنشان. جواب این است که همان چیزی که باعث شده است زبانها و فرهنگها متنوع شود، از یکی شدنشان هم جلوگیری می‌کند و پایداری تنوعشان و رو به وحدت نرفتنشان حکایت از این می‌کند که آن علل همچنان درکارند. آنچه مهم است این است که ما در برابر این کثرت چه وضعی باید بگیریم؟ کثرتشان را انکار کنیم یا سطحی و ظاهری و لحمی بینیم و یا اینکه آن را طبیعی بدانیم و جا را بر آن کثرت باز کنیم؟ همه سخن ما این است که طبیعی است (نه قسری و تحمیلی) که آدمیان جامع جمیع فضایل نباشند (چنان که تاکنون نبوده‌اند) و طبیعی است که آدمیان دست از دین موروثی خود نشوند و طبیعی است که ادیان فرقه فرقه و شبهه شعبه شوند و طبیعی است که مردم درکهای مختلف از شریعت و طبیعت داشته باشند. این طبیعی بودن و قسری نبودن را از تجربه طولانی بشر به دست آورده‌ایم چرا که به قول حکیمان «القدر لا یدوم» (تحمیل دوام نمی‌کند). و حال که هم کثرت، طبیعی

است و هم پای دیانت در میان است باید از این کثرت طبیعی ادیان و فرقه، تبیینی کلامی به دست دهیم. و این تبیین همان است که سر از اسبهای کثرت خداوند، کثیر الاضلاع بودن واقعیت، هدایت عام باری، تراکم حقایق، معنای فراخ هدایت و سعادت، مفهوم فراخ کفر و ایمان... درسی آورد. و تلمذین درس اهل نظر یک اشارت است: / کردم اشارتی و مکرر نمی‌کنم.

آنها که در پس پشت کثرت، همه جا وحدتی را می‌بینند (و به زعم خود نگاه خارقانه به کثرات می‌کنند) اصلاً طرح سوال نکرده‌اند و صورت مسأله را درنیاخته‌اند. بحث از پلورالیزم، بحث از کثرت واقعی در مقام تلبیل یا تعلیل است، نه کثرت ظواهر و وحدت باطن، یا تمحیل کثرات وهمی بر وحدت حقیقی. جهان طبیعت و ماده چنان که حکیمان باز نموده‌اند، جهان تفرقه و غیبت و کثرت ذاتی است و به همین سبب در آن تعارض و تباین و تکرر از ریشه می‌روید و هرچه بدین خراب‌آباد پا می‌نهد بر او همان می‌رود که بر طبیعت رفته است و به قول خواجه شیراز: «هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد» و به تعبیر مولانا: «هالم طبیعت عالم اعداد و اضداد است». تجربه‌های فنی و تفسیر آن تجربه‌ها و تبانیان حاجت به برهان ندارد. مانند تباین الهان (سرخ و سفید) یا تباین انواع (گنجشک و کبوتر یا سرب و آهن) مشهور و بدیهی است. دو فضای رقیب برای یک عبارت یا یک شعر... یا دو تئوری رقیب برای یک پدیده، پیداست که رقیبند و با هم جمع نمی‌شوند. پاره‌ای از ارزشها نیز ضداند نه نقیضان. و ضدیت اضداد همیشه منوط به ظرفیت محل و موضوع است. (به عبارت دیگر تناقض مطلق است و تضاد نسبی).

دو خصیلت گاه در موضوعی با هم نمی‌گنجد و در موضوع دیگر می‌گنجد. ^۱ ملاصدرا از همین معنا معیاری برای تکامل موجودات به دست داده است. هرچه موجودی قدرت هضم اضداد بیشتری را داشته باشد، کاملتر است. همه‌کس نمی‌تواند فقر و صبر را با هم جمع کند، یا فنا و شکر را، یا علم و تواضع را، یا توانایی و خوشبختنداری را، یا قدرت و عظمت را، یا عفو و قدرت را، یا زهد و خوشبختی را، یا رازدانی و رازداری را و یا... بهبوده نبود که در وصف علی ^ع می‌سرودند که: جمعیت فی صفاتک الاضداد (در تو اضداد با هم جمع شده‌اند). این به سبب آن بود که در آن بزرگ اوصافی با هم آشتی کرده بودند که در دیگران آشتی نمی‌کنند. و بهبوده نبود که علی ^ع خود می‌گفت: ما المجاهد الشهید فی سبیل الله باعظم اجراً مغن قدر معق. لکاد المعنیف ان یكون ملکاً من الملکة (سجده‌ان در راه خدا، اجرشان بیشتر از اجر کسی نیست که قدرت بر گناهی بیاید و هفت بورزد. هفت هم رتبه فرشتگان است). آدمیان به حقیقت

کثیرند و کثرتشان به سبب تکرر ارزشهاست. هر کس فضایل و رذایل چندی را به هم آمیخته است و شخصیتی و هویتی یافته است و به هیچ رو از او نمی‌توان توقع برد که همه فضایل را حامل و حافظ شود. از دشواری جمع زهد و خوشبختی یاد کردم. این فلسفه حافظی است که هم زهد خوب است هم خوشرویی و خوشبختی، اما دریا که علی‌الغلب با هم جمع نمی‌شود و لذا وی تقوا به حیاتی و اجتماعی غیرزاهدانه می‌دهد تا اگر زهد را ندارد، خوشبختی را داشته باشد. حافظ به معنی دقیق کلمه، چنان که من درمی‌یابم، پلورالیست بوده است. به نیکی و ژرفی نحوه‌های مختلف و غیرقابل جمع زندگی را بررسی کرده و زندگی زلدانه و هاشقانه و منتعانه را بر زندگی فقیهانه و زاهدانه برگزیده است. وی به درستی می‌دانسته که آدمیان خطاکارند (خواب‌آلوده و سجاهه شراب‌آلوده)، چه خطای نظری چه خطای عملی. نیز می‌دانسته که جامعه‌ای جامع جمیع فضایل و هاری از گناه و رذایل داشتن بسیار خوب است، اما این را هم می‌دانسته که چنان جامعه‌ای از عاقد تاریخ زاده است، لذا به دست‌ای از رذایل (که البته همنشین پاره‌ای از فضایلند) رضا داده و نظام مطلوب خویش را بنا کرده است. کثرت بتانی و آشتی ناپذیر نحوه‌های زندگی، از کشفهای حکیمانه خواجه شیراز است، و روآوردن وی به یکی از این اصناف، از دل‌په‌های ستودنی وی.

مستور و مست هر دو چو از یک قیله‌اند
 ما دل به عشوه که دهیم اخبار چیست
 این کثرت، یک کثرت واقعی است و آدمیان و جوامع را به همین صفت کثرت طبیعی باید شناخت و پذیرفت. جامعه توسعه یافته برخی فضایل را بر نمی‌تابد (و کذا رذایل را). همچنین است جامعه توسعه‌نیافته. ^۲ تکلیک قوا که از ارکان دموکراسی است از اصل بر این داوری استوار بود که وقتی قدرت بسیار در یک کس و یک جا جمع شود، قدرت عدالت از او سلب می‌شود. یعنی عدالت و قدرت بسیار، آشتی ناپذیرند و همین بود سر آنکه لرداگتوئن می‌گفت قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلق فساد مطلق می‌آورد. و لذا صلاح فرد و جمع در توزیع قواست و نه تجمیع آنها. از این منظر که نگاه کنیم عالم، عالم کثرات است و مقتضای علل طبیعی و اذهان بشری، این است که ملتها و دولتها و دینها و درکها متنوع و متنظر شوند و هر کوششی برای برانداختن کثرتی، به کثرتی دیگر بینجامد. راه وحدت فرق اسلامی که امروزه از آن این همه سخن می‌رود، جز این نیست که این کثرت را واقماً طبیعی بدانیم و آن را بپذیریم. همچون چند درخت روییده در سرزمین واحد، نه اینکه هر دل، هر کدام دیگری را جهنی بدانیم و حتی هنگام نام بردن از بزرگان طرف مقابل درود و رحمت لفظی

هم از خدا برایشان نخواهیم، ولی در دنیا به مصلحت با هم صلح کنیم و در ظاهر عداوتی نوزیم. ^۲ چنین آتش‌بسی ناپایدار است و تا مبنایی تئوریک و استوار نباید، پایدار نخواهد ماند. مگر شیعیان و سنیان کم با هم جنگیده‌اند و کم در تخطئه یکدیگر کتاب نوشته‌اند (کذا سایر فرق در سایر ادیان) اگر این کثرت به وحدت رسیدنی بود، تاکنون رسیده بود. همه مقاومتها و مخالفتها را هم منسوب به جهل و بی‌فهمی و تعصب نمی‌توان کرد و اگر هم از سر بی‌فهمی و تعصب باشد، معلوم می‌شود ریشه‌ها و هزل ماندگاری دارد. کار به تکفوری اهل با تعادل قوا و هزل رسیده است. باید آتش‌بسی داده، لکن نه آتش‌بسی از سر یأس و درد و اندوه و حسرت، که چرا رقیب گردن به حق نمی‌نهد و دل به قول صواب نمی‌سپارد، بل آتش‌بسی از سر درکی تازه از ماهیت این نزاع؟ آتش‌بسی ناشی از جان‌فشانی کردن جنگ با بازی و مسابقه، آتش‌بسی از سر قبول کثرت و وحدت شیعه و سنی وحدتی است با قبول کثرت و در عین کثرت. همچون کثرت اقوام و ملل و المسه و الران. باید قبول کرد، که تشیع و تسنن دو پاسخی بوده‌اند به دعوت پیامبر اسلام و لازمه بسط تاریخی اسلامند، نه محصول توطئه این و آن. آنها دو مکتب کلامی‌اند که اینک به تمامیت رسیده‌اند و در قالبهای

تاریخی و ایدئولوژیکشان منجمد شده‌اند ^۵ و پیش از این بر سر آنها نزاع کردن نارواست. آنها روزی لازمه و نتیجه هویت سیال مسلمانان بودند و اینک علامت هویت رکود یافته آنان. ثواب و عقاب را هم به خداوند باید و انهاد که آن نه در گرو الفاظ ظاهری و معتقدات ذهنی است، بل در گرو سوز دل و ایمان و تعلق جان آدمی با معنا و فلسفیت است.

چند از این الفاظ و اضمحار و بیچار سوز خورام سوز، با آن سوز ساز

خداوند به ایمانها پاداش می‌دهد که وری مکاتب کلامی است. و هائت متدینان در عامه ادیان، مؤمنند، گو اینکه کلامشان متفاوت است، آنهاهم ایمانی لرزان (و البته مقبول خداوند) که به اندک شبهه‌ای می‌تواند فرو ریزد و لذا همه کمابیش درجه واحدی از ایمان دارند.

سؤال پایانی‌تان را در این جا نمی‌توانم پاسخ گویم. همین قدر می‌گویم که فهم انسان‌شناسی دین به تبع انسان‌شناسی بیرونی در قبض و بسط می‌افتد و ظهور کتابهایی چون روان‌شناسی اسلامی و جامعه‌شناسی اسلامی و... در عصر ما گواه صادق این مدعاست. والسلام

عبدالکریم سروش

یادداشتها:

۱. شرح این مطلب را در مقاله دکافری و کم رشدی آورده‌ام (اینک در «بهد و زهد» و «دین‌دواری» صراط ۱۳۷۳)
۲. این معنا را در مقاله «درازداری و روفسنگری و دینداری» بیشتر شکافتم. به آنجا مراجعه شود.
۳. این معنا را در مقاله «صمیمیت و فطیلت» به شرح بیشتر آورده‌ام. به آنجا مراجعه شود.
۴. نگاه کنید به مقدمه نگارنده بر طبع سوم جشن و بسط هوریک طریقت. در آنجا ضمن نقد کتاب شریعت در آینه معرفت تألیف آقای عبداللّه جوادی آملی آورده‌ام که وی هرگاه نام از فیض کاشانی می‌برد، برای او از خداوند رحمت و رضوان می‌طلبد، لکن هرچا نام از ابوحامد فرالی می‌برد، سکوت می‌کند. این کار از یک حامی بخشودنی است، اما از یک عالم آن هم در مقام دین‌شناسی که نگاهی از ارتفاع بالاتر است، سخت غریب و ناپسندنی می‌نماید.
۵. نشانه این انجماد ایدئولوژیک، نوشته دو علامه معاصر ما است: اولی علامه مرتضی حکمیری است که در اعلامیه‌های علیه دکتر علی شریعتی چنین کرد. (اینک در گفتگوهای چندجسمی، ج ۲، ص ۱۲۹۰) و دومی علامه سیدمحمدحسین نهرانی، در کتاب نقدی بر فیض و بسط هوریک طریقت که در نقد بر آرای عبدالکریم سروش نوشته، و انتقادات حکمت آن را به طبع رسانده است.

سردبیر محترم مجله وزین گهان، احتراماً

ضمن عرض سلام و خستنباشید، اینجانب تقریباً از ابتدای راه با شما و مجله شما بوده‌ام و بهره‌های زیادی از مطالعه این مجله گرامی برده‌ام و می‌توانم بگویم که به شناخت تازه و زیبایی از مذهب به‌طور کلی و از اسلام بنحویه بارزی رسیده‌ام. و البته این مورد مختص بنده نبوده و شامل خیلی عظیمی از افراد تحصیلکرده می‌شود. ولی از همان ابتدا مترجمه سنگین و قهیل و کاملاً تخصصی بودن مقالات شما در بخش انجمنه بودم و برایتان دو نامه در این خصوص فرستادم که جوابی دریافت نکردم. ولی بعد از دومین نامه، شما یک نظیرخواهی از خوانندگان در مورد بخشهای مختلف مجله انجام دادید و نتیجه آن را هم در یکی از شمارهها چاپ کردید که به اعتقاد من از جوابها نتیجه درستی نگرفتاید. شاید علت امر این بوده که افرادی که به نظیرخواهی شما جواب داده‌اند، در یکی از رشته‌های جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و مخصوصاً فلسفه کاملاً متخصص بوده‌اند و معتقدم که درصد بالایی از خوانندگان شما در این مورد نظری ابراز نداشته‌اند - شاید به علت گرفتاری - و آن علمای هم که جواب داده‌اند، شاید خودشان مترجمه نبوده‌اند که جوابهای کاملاً درستی نداده‌اند (البته منظورم آن گروهی است که در رشته‌های یاد شده فوق در حد کارشناسی و بالاتر نبوده‌اند). از نظر بنده حداقل

یک انتقاد متوجه مجله شماست که اگر در رفع آن کوشا باشیید، ظرف مدت کوتاهی تعداد خوانندگانتان به دهها برابر خواهد رسید و در غیر این صورت روزیروز مخاطبان‌تان را از دست خواهید داد و این جای صد حیف و دریغ دارد. و اما انتقاد مورفظور: از شما سؤال می‌کنم از نظر شما مخاطبان شما چه کسانی و از چه طبقاتی هستند؟ جز اینکه حداقل این است که آنها افراد تحصیلکرده دانشگاهی در رشته‌های مختلف هستند؟ یا اینکه شما فقط برای یک عده کارشناس ارشد و دارای مدرک دکتر و استادان دانشگاه در رشته‌های خاص که ذکر شد مطلب می‌نویسید؟ اگر برای همه افراد در رشته‌های مختلف می‌نویسید، باید بدانید که عموماً مطالب مجله شما فوق‌العاده قهیل و با زبانی پیچیده نوشته شده که فهم آن مطالب خواننده مشتاقان را خسته می‌کند و بعد از مدتی از خیر خریدن و خواندن مجله شما منصرف می‌شود و این همان‌طور که گفتم، مخاطبان شما را کم و به یک عده متخصص در رشته‌های یاد شده منحصر خواهد کرد. اما در صورتی که شما مخاطبان خاصی را در نظر دارید و برای یک عده کارشناس ارشد و دکتر می‌نویسید، مسأله فرق می‌کند. در مجله شما بهجز نوشته‌های آقای دکتر سروش، که آن هم باید تا حدی روشتر و ساده‌تر نوشته شود، مطالب سایر نویسندگان باید با زبانی گویا و روشن و فارغ از

تخصص نوشته شود و در مواقعی هم که ذکر یک اصطلاح ضروری است، باید در گویومه معنای آن کاملاً روشن شود و جملات از پیچیدگی خارج شوند. البته می‌پذیرم که فلسفه در ذات خود پیچیده است، ولی تا حد امکان می‌توان آن را ساده کرد. در این صورت مطمئن باشید بعد از مدتی تراز این مجله عالی‌قدر به چندین برابر خواهد رسید. این مطالب بعد از صحبت و مشورت با تعدادی از خوانندگان شما نوشته شده است. من در اینجا نمونه نمی‌آورم، ولی همین آخرین شماره مجله (۳۶) حاوی مطلبی است از آقای مقصود فرامستخواه که فقط برای افرادی خاص قابل استفاده است و غالباً مقالات سایرین هم چنین‌سان است.

در پایان امیدوارم در راه و رسالتی که پیش گرفته‌اید کاملاً موفق باشید.

با احترام، شاپور علی‌بیگی، کارشناس ادبیات و روزنامه‌نگار

● **کیان:** با تشکر از این خواننده گرامی به اطلاع می‌رساند که کیسان به سهم خود می‌کوشد از سنگین شدن مطالب جلوگیری کند و البته این موضوع باید با صاحبان اندیشه نیز در میان گذاشته شود. کیان در چند شماره آینده نظرسنجی جدیدی به عمل خواهد آورد و این نکته را نیز با خوانندگان در میان خواهد گذارد.